

این مرد، عاشق باران است

به بهانه میلاد حضرت امیرالمومنین،

علی بن ابی طالب علیه السلام

سیده زهرا برقی

توی وصیتنامه، برای فرزندش نوشته بود: گرچه این روزهای آخر عمرم، از فکر دیگران، بیرون آمده‌ام ولی به تو خیلی فکر می‌کنم. چون تو پاره‌ی وجود منی. نه! بالاتر از این، تو، خود منی! رنجی به تو برسد، به من رسیده. مرگ اگر سراغت بیاید، سراغ من آمده. حال و احوال تو، حال و احوال من است. به همین خاطر، این نامه را می‌نویسم. می‌نویسم تا پشت و پناه تو باشد؛ چه زنده بمانم، چه نمانم.

...

و من به این فرزند، حسودی‌ام شده بود. به این که چقدر بابای خوبی دارد. چه عمقی در نامه‌ی آخر این بابا نهفته است. همه‌اش خودم را جای این فرزند می‌گذاشتم و با خودم می‌گفتم: اگر این بابا، همین نامه را برای من می‌نوشت، من چه احساسی داشتم؟ چگونه این نامه را می‌خواندم؟ چگونه کلمه، کلمه‌ی آن را با وسواس از چشمانم می‌گذراندم...

یکی روی شانهم دست گذاشت. آرام شدم به من گفت: این مرد، بابای تو هم هست. نگران چی هستی؟ مگر نشنیده‌ای سخن پیامبر را که فرمود: من و علی، پدران این امتیم... . یخ‌های قلب من آب شد. بی‌خودی حسودیم گل کرده بود. این مرد، از همان ابتدای تاریخ بابای من بوده است...

...

حالا این بابای مهربان با من حرف‌های زیادی دارد. من سرم را روی پاهایش می‌گذارم و او حکمت‌هایش را برایم لقمه می‌کند و در دهانم می‌گذارد. به من خیلی خوش می‌گذرد. توی صورت ماه بابا نگاه می‌کنم و او لبخند می‌زند. روزی یکی از دوستانش از او پرسید: چهره‌ی اهالی راز، همیشه زرد رنگ است اما شما، رخساری روشن، سپید و پیشانی گلرنگی دارید. راز این تفاوت در چیست؟... بابا پاسخ داد: دیگر عابدان و نیایشگران در هراس و بیم‌اند که آیا آفریدگار، از آنان خرسند است یا نه؛ اما من به آن پایه رسیده‌ام که هم خداوند، محبوب من است و هم من، محبوب او.

...

همیشه از بچگی دوست داشتم زیر باران راه بروم. بدون چتر. دوست داشتم دانه‌های باران، خیسم کنند. یک احساس تازگی و نشاط، درونم بیدار می‌شد. حالا تازه فهمیده‌ام که این خصلتم هم به بابای نازنینم رفته. او هم، هنگامی که باران آغاز می‌شود، زیر باران می‌رود



علی علیه السلام، معجزه‌ای الهی

امام روح ا... الموسوی الخمینی

درباره حضرت امیر - سلام الله علیه - این قدر گفته شده است و نوشته شده است و باز هم حش ادا نشده است؛ یعنی، این معجزه الهی تا کنون معلوم نشده است که چه شخصیتی است. همه طوایف مختلفی که در اسلام هستند و خصوصاً در شیعه مذهب‌ها، این حضرت را به خودشان نسبت می‌دهند.

عرفا، حکما، فقها، فلاسفه و اقشار مختلفه حتی درویش، صوفیه و حتی کسانی که به اسلام اعتقاد ندارند از کلمات ایشان استشهاد می‌کنند. آن وقت که من عراق بودم که حزب عقلی‌ای که اصلاً اعتقاد به اسلام ندارد، بلکه مضاد با اوست، مع ذلک، کلمات ایشان را در دیوارها برش استشهاد می‌کردند و هر کسی به یک نحو از ایشان اسم می‌برد.

در زورخانه‌ها به عنوان یک پهلوان، در جنگ‌ها به عنوان یک جنگنده، در مدارس به عنوان یک ارزشمند فقیه و در هر جایی که ملاحظه می‌کنید به نظر هر یک و هر طایفه‌ای حضرت یک وضعی دارد و همه آنها، او را از خودشان می‌دانند، الا البته بعضی که اصلاً اعتقاد به اسلام ندارند، لکن مع ذلک، آنی که باید باشد این معما حل نشده است و نخواهد شد.

این موجود یک اعجازی است که نمی‌شود در اطراف او آنچه هست صحبت کرد، هر کس به اندازه فهم خودش و به اندازه نظری که دارد در این باب صحبت کرده است و حضرت غیر از این معانی است؛ یعنی، ما نمی‌توانیم برسیم به آن جایی که بتوانیم از ایشان به آن جور که هستند مدح کنیم.

آن صفات متضاده که در اشخاص نمی‌شود باشد، در ایشان هست. از همین جهت است که این صفات متضاده که هست، اینکه هر کسی یک طرفش را گرفته است و خیال می‌کند که ایشان او است. کسی که عارف مسلک است و در رأس عرفای عالم واقع شده است، این آدم در حکومت دخالت دارد، در صورتی که عرفای معروف اصلاً کناره‌گیری می‌کردند.

کسی که در جنگ‌ها آن طور فعالیت داشته است مع ذلک، در زهد و تقوا و کناره‌گیری از خلق آن طور بوده است.

چون ابعاد مختلف درش بوده است، هر کسی یک بعدی از او را گرفته است و خیال کرده است که بعد واقعی این است و تا کنون آن بعدی که ایشان دارند، آن بعد معنوی‌ای که ایشان دارند برای کسی کشف نشده است مگر برای اشخاصی که هم‌طراز او هستند.

از این جهت، درباره ایشان صحبت کردن از هر ترتیبی که باشد، همه این چیزها را دارد، لکن آنچه هست نمی‌شود صحبت کرد، نمی‌توانیم ما صحبت کنیم و لهذا، باید غمض عین (چشم پوشی) کنیم از صحبت درباره ایشان و از ایشان بخواهیم که ما را هدایت کند و به آن راهی که ایشان هستند، ما لاقبل به بعضیش برسیم.

علی شاهکار خلقت

تحریریه خوانندگان

حبیبه محمدی

نیاز به مقدمه نیست، علی ابرمرد همیشه حاضر در تمام زمان‌هاست، گویی تمام موجودات عالم در مقابل این اسم اعظم سر تعظیم فرود می‌آورند، اکنون قلم را یارای نوشتن و ذهن را توانایی اندیشیدن نیست، درحالی که تپش‌های قلبم را در نفس‌هایم احساس می‌کنم، می‌خواهم از او بنویسم، او که بر فراز اندیشه‌هایم و در ازدهام واژه‌های همیشه تکرار زندگی‌م، نام و یادش حضوری جاودان داشته است. همان کودکی که در آغوش پیامبر پرورش یافت، نوجوانی که در سیزده‌سالگی با مقام والای جانشین پیامبر اوج گرفت، همسری که در عطفوت، صداقت و وفاداری بی‌نظیر بود و حاکمی که اسطوره عدالت در حد مطلق بود. آری او علی، شیر همیشه بیدار شب‌های زمستانی و بی‌رحم مدینه، مظهر اعلائی زیبایی‌ها، تعالی‌ها، شاهکار و اعجوبه خلقت بوده علی نه تنها رهبر جامعه مدینه، بلکه رهبر و راهنمای تمامی مردان حکومت، تمامی امت‌ها و انسان‌های واقعی بود.

روح توانا و اهورایی او از نفس به خدا نزدیک‌تر بود. گویی دست در دست او بر فراز آسمان‌ها گم برمی‌داشت بیدارتر از ستاره‌ها در شب، درحالی که فقط و فقط لبخند زیبایی ماه بود که همراهی‌اش می‌کرد، در کوچه‌های خلوت مدینه، ناشناخته و شتابان به دیدار یتیمان می‌رفت تا تبسمی را بر لب‌های بی‌رنگشان بنشانند.

علی قامت فریاد بود؛ اما سکوتی عظیم در لب‌هایش پنهان بود. گاهی از شدت بی‌عدالتی‌ها و ظلم بنی‌امیه در سکوت مبهم و تاریک چاه فریاد می‌کشید و این‌گونه دردهای بی‌امانش را تسکین می‌داد. تولد علی (ع)، تولد عدالت در عالم بود. عدالت با حاکمیت علی (ع) معنا گرفت و در تاریخ از ابتدا تا ابد به جز رسول اکرم (ص) کسی به فضیلت او نیست و نخواهد بود.

علی انسانی نمونه در همه ابعاد بود، هنگام عبادت آن‌چنان از خود بی‌خود می‌شد که هیچ چیز جز خدا را نمی‌شناخت و زمانی که تیری به پایش رفته بود و طاقت بیرون آوردن آن را نداشت هنگامی که در نماز مشغول راز و نیاز با معبود خود بود از پایش درآوردند و ایشان درد را اصلاً احساس نکردند.

در اجرای عدالت بسیار قاطعیت داشت و اگر حکمی بر علیه او صادر می‌شد آن را قبول می‌کرد او در عین مقاومت بسیار عادل بود و مصالح عمومی را به مصالح مشخص ترجیح می‌داد. در ترویج علم بسیار اهتمام می‌ورزید و کتاب نهج‌البلاغه که حاوی بزرگ‌ترین دستورات زندگی مادی و معنوی و بعد از قرآن بالاترین کتاب رهایی‌بخش انسان است و چون خورشیدی در عالم علم و فرهنگی می‌درخشد مرهمی بسیار شفابخش برای دردهای فردی و اجتماعی گذشته تاکنونی است.

ولادت علی (ع) این نکته را در خاطر ما زنده می‌کند که ما در همه ابعاد باید پیرو چنین انسان کامل و متعالی باشیم، او زیباترین و بهترین الگو در بعد زهد، علم، در بعد رحمت به مستضعفین، در بعد شجاعت در هنگام جنگ و مبارزه با دشمن در طول تاریخ است و ما باید تابع یک چنین انسان نمونه و بی‌نظیر باشیم.



و هر چه به او می‌گویند: ای امیر دین‌باوران! خود را از باران بیوشان... می‌گوید: این برکتی است از آسمان که نه دستی به آن رسیده و آن را آلوده کرده و نه بیماری و میکربی. حالا من و بابا، دست در دست هم زیر باران قدم می‌زنیم و خیس خیس می‌شویم. او می‌گوید: این آبی است که به عرش، نزدیک‌تر است.

...

دیگران به او امیرمؤمنان می‌گویند. دوست و دشمن، فراوان دارد. هر کس از دوست و دشمن که او را دیده یا تعریف او را شنیده‌اند، می‌دانند که او را سه چیز، محبوب دیگران کرده است: دین‌داری، فروتنی و بخشندگی. پیامبر خدا در مورد او فرموده: علی، بعد از من، بهترین کسی است که آفتاب بر او طلوع و غروب می‌کند.

...

بابا نصیحت‌م می‌کند. می‌گوید: آخر راه را آباد کن. از جاده‌ی زندگی که می‌گذری، به زیبایی‌ها و زشتی‌های بین مسیر، گیر نده. و اگر می‌ترسی در راهی گم شوی، همان اول راه، پا، پس بکش. بابا می‌گوید: من به اندازه‌ی همه پیشینیان، عمر نکرده‌ام اما به آنچه کردند، دقت کردم. به حکایت‌هایی که از روز و روزگارشان مانده، فکر کردم. در نشانه‌ها و یادگارهایشان گشتم. شدم مثل یکی از آنها. حتی بالاتر. من از سرگذشت همه‌ی آنها خبر داشتم. گویی با همه‌ی آنها، از اولین تا آخرین نفر زندگی کرده‌ام.

این بابای مهربان، معرفت دارد. تجربه‌هایش را برای من هم کنار گذاشته. نگفته به من چه! دیگران بروند خودشان زحمت بکشند و تجربه کسب کنند. همه‌ی زندگیش را پای این تجربه‌ها گذاشته تا زندگی من، من که فرزند اویم، خراب نشود.

او می‌گوید: زلالی و تیرگی، سود و زیان امور را فهمیدم. بعد، از هر چیزی، برای تو، زلال و زیبایی‌اش را انتخاب کردم، و مبهم و شبهه‌ناکش را کنار زدم.

او سرم را به دامن می‌گیرد و نوازشم می‌کند. ترس و دلهره را از قلبم می‌زداید و می‌گوید: حالا که تو در اوج زندگی هستی و در آستانه‌ی رویارویی با جهان، حالا که ثبات سالم است و درونت صاف و پاک، حالا تصمیم بگیر و زندگی‌ات را بساز. نگذار دیر شود... و من که بابای خوبم را خیلی دست دارم می‌گویم: چشم پدرم! چشم علی جان!

